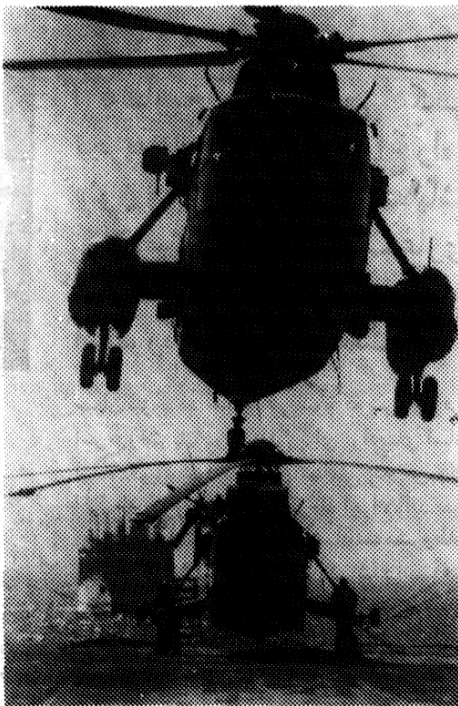


درس‌های استراتژیکی جنگ خلیج فارس



□ نوشته:

Francois Heisbourg

مدیر موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیکی لندن

□ منبع: **Politique Etrangere**

■ ترجمه: سیروس سعیدی

■ حدود قدرت

■ ظهور مجدد امریکا

ایالات متحده امریکا به ائتلافی مبادرت ورزیده که با ائتلاف ۱۹۴۵ آن کشور که منجر به شکست دولتهای محور گردید، شباهت دارد و پیروزی نظامی چشمگیر آن نیز با مصیبت ویتنام و تجربه‌هایش در گرانادا و لبنان - تجربه‌هایی که چندان مبین توانایی این کشور نبود - تضاد چشمگیر دارد. این پیروزی یقیناً، قطع نظر از بحث مربوط به افول قدرت امریکا، يك واقعیت غیر قابل انکار می‌باشد و آن اینکه ایالات متحده بزرگترین قدرت جهان است و تنها کشوری است که برای دفاع از منافع خود از قدرتی حقیقتاً جهانی برخوردار است و اراده و امکان آن را دارد که برای مقابله با ستیزه جویبهای بزرگی که نظام بین‌المللی را به مخاطره می‌افکند، ابتکار عمل سیاسی و نظامی را به دست گیرد. در برابر تهاجم و الحاق کشوری که تمام دنیا آن را به رسمیت می‌شناسد - و اقدام عراق، از این لحاظ، در رویدادهای بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم امری بی‌سابقه بوده - تنها ایالات متحده می‌توانست واکنشی قاطع و متناسب با واقعه نشان دهد.

به هر حال، صرف نظر از توفیقی که در وهله اول نصیب امریکا گردیده، منازعه مورد بحث حدود بالقوه قدرت امریکا را آشکار خواهد ساخت: نخست حدود نظامی قدرت امریکا، و این شاید لااقل ظاهراً مایه تعجب باشد. از اواخر ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۵ نیروهای امریکا از حدود ۲/۱۷ میلیون نفر به حدود ۱/۶۵ میلیون نفر کاهش خواهند یافت. از تجهیزات و تعداد واحدهای عملیاتی نیز تا اندازه زیادی کاسته خواهد شد: ۶ لشکر و ۲ ناو هواپیمابر از دور خارج خواهند شد. هزینه‌های نظامی نیز به تبع آن کاهش خواهد پذیرفت. پیش بینی شده که طبق برنامه موجود، در سال ۱۹۹۵ هزینه‌های نظامی، در مقایسه با اوج دوره تسلیح امریکا در زمان ریگان (۱۹۸۶)، ۳۰٪ تقلیل خواهد یافت: در

□ □ پیروزی مؤتلفین بر عراق - به دنبال ۴۰ روز بمباران و ۱۰۰ ساعت عملیات زمینی - چنان قاطع بود که پیش بینی قبلی آن با توجه به رابطه اولیه نیروها در صحنه عملیات و تاریخ نظامی اخیر طرفین جنگ بسادگی میسر نبود: جنگ برق آسای آلمان نازی (Blitzkrieg) و یا جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل فقط تا حدی خصلت کاملاً غیر منطقی نتیجه نهایی جنگ اخیر را بیان می‌دارد. تنها در منازعات گذشته - نظیر ماجرای سلحشوران فاتح کورتس و بیزارو در قرن ۱۶ - می‌توان میان صدمات وارده بر فاتحان و اضمحلال مغلوبین چنین اختلاف عظیمی یافت. در بادی امر، تناسب ظاهری نیروها به هیچ وجه سیر وقایع و نتیجه نهایی آن را مشخص نمی‌ساخت.

با این وصف، جنگ خلیج فارس، از نظر استراتژیکی، درسی درماب حدود قدرت است. این اظهار نظر، درباره فاتحان یقیناً می‌تواند نامعقول جلوه کند، ولی به هر حال قابل اثبات و توجیه است. در مورد بازیگران سیاسی غیر منطقه‌ای - شورای امنیت، جامعه اروپا و اعضای آن، اتحاد جماهیر شوروی - نیز این منازعه حدود خاص آنها را، قطع نظر از عملکرد خوب (شورای امنیت) یا بد (اروپا، شوروی) آنها مشخص می‌سازد. به همین دلیل باید در مورد مسأله حدود قدرت در دنیای پس از جنگ سرد به تأمل پرداخت. به این تحلیل سؤال دیگری نیز باید افزوده شود: آیا بحران و جنگ خلیج فارس سلسله حوادثی است که خبر از منازعات مشابه در آینده می‌دهد یا اینکه موردی استثنایی است؟ سرانجام اینکه، با توجه به تحلیل حاضر و پاسخ سؤال فوق می‌توان نکات چندی را درباره درسهای استراتژیکی - نظامی جنگ مذکور بیان نمود.

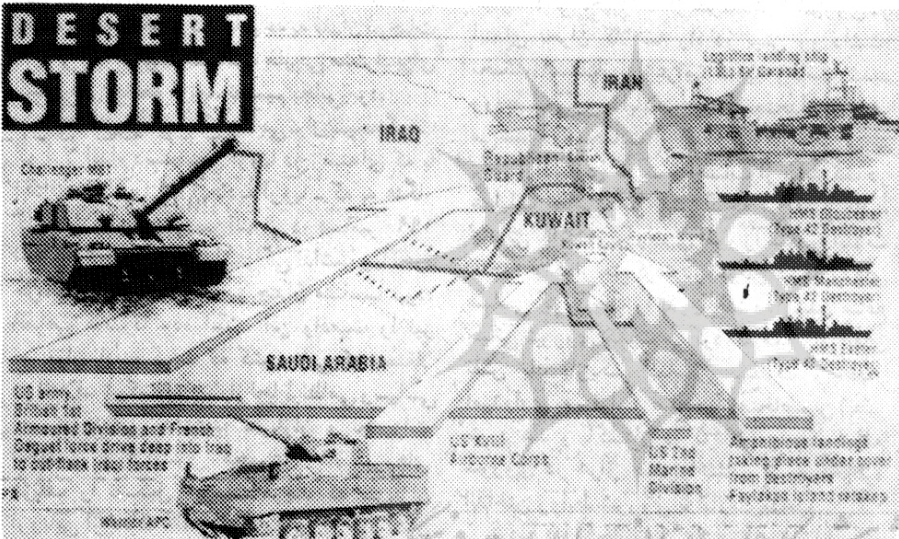
آن زمان، بودجه دفاعی قاعدتاً فقط ۳/۶٪ تولید ناخالص ملی را تشکیل خواهد داد که برای يك ابرقدرت و در مقایسه با بودجه دفاعی اواسط دهه ۱۹۸۰ که ۶٪ تولید ناخالص ملی بود، مبلغ نسبتاً کمی است. نیروی دریایی اعزامی به خلیج فارس نیز ساختار نیروهای را منعکس می‌ساخت که نتیجه نهایی کوششهای دفاعی امریکا در دوره ریگان بود. شك نیست که نیروی نظامی امریکا همچنان مهیب باقی خواهد ماند ولی ایالات متحده در آینده به دشواری خواهد توانست عملیاتی در ابعاد عملیات «سیر صحرا» انجام دهد، زیرا تا سال ۱۹۹۴ نیروهای امریکا در اروپا - که بیشتر نیروهای اعزامی به خلیج فارس را تشکیل می‌دادند - از ۳۲۵۰۰۰ نفر به حداکثر ۱۹۵۰۰۰ نفر و شاید احتمالاً بسیار کمتر از آن - کاهش خواهد یافت.

سپس و خصوصاً حدود سیاسی قدرت امریکا: پیروزی در جنگ خلیج فارس یقیناً ایالات متحده را از عقده ویتنام خواهد رها کند و کنگره نیز در آینده، هنگام اتخاذ تصمیم درباره توسل به زور، در مقایسه با رأی گیری ۱۰ ژانویه که در آن توسل به زور با ۵۲ رای مثبت در برابر ۴۷ رای منفی به تصویب رسید، احتمالاً خویشتن داری کمتری از خود نشان خواهد داد. نکته دیگر اینکه دولت امریکا از نظر سیاسی لازم دید که هر مرحله از تشدید بحران را از طریق شورای امنیت مشروعت بخشد. البته در جنگ کره نیز نوعی ائتلاف به منصفه ظهور رسید ولی آن ائتلاف یکی از پیامدهای فرعی جنگ بود، نه شرط اصلی آغاز عملیات نظامی. در ویتنام امریکا تنها جنگید و شکست خورد ولی پیروزی در جنگ خلیج فارس با حمایت - و حتی مساعدت مالی - يك ائتلاف بزرگ به دست آمد، حمایتی که اخذ رأی مثبت کنگره را که حایز اهمیت سیاسی بود، تسهیل کرد. به عبارت دیگر، ایالات متحده نه فقط از قدرت بلکه از شیوه نفوذ و اقناع استفاده کرد: تصمیم اتخاذ شده برای امریکا و جامعه بین‌المللی سودمند بود؛ با این

(G. Orwell) برای اصل مبتنی است که برخی از اعضای سازمان بایکدیگر «مساوی‌تر»ند و کارایی شورا، شورایی که مهمترین اعضای آن بایکدیگر همکاری می‌کنند، از همین شیوه توزیع اختیارات که میراث گذشته است ناشی می‌گردد. در واقع هر اندازه که توانایی یک قدرت بزرگ به وسیله حق و توقدرت بزرگ دیگری محدود گردد، آن قدرت به همان اندازه اجازه نخواهد داد که منافع امنیتی بنیادی، یعنی منافع دفاعی آن به تصمیمی که با اکثریت آرا اتخاذ می‌گردد، وابسته شود. در حال حاضر، در اتحادیه اروپا، هربار که باید برای تصمیم گیری در امور امنیتی اکثریتی حاصل گردد، چنین وضعی پیش می‌آید، حال آنکه اتحادیه مذکور کشورهایی را در خود گرد آورده که مراحل اتحاد را می‌پیمایند. خلاصه اینکه اگر مجدداً یک شورای امنیت جهانی ایجاد شود، این اصل نابرابری آشکار که فقط اوضاع استثنایی ۱۹۴۵ می‌توانست آن را مشروع سازد به احتمال قوی مورد قبول قرار نخواهد گرفت.

متحد با استفاده از امکانات خود (کمیته روسای ستادها و یا نیروهای حافظ صلح) اقدامی به عمل آورد. با این وجود، نقش مؤثر شورای امنیت همچنان واقعیت دارد. چند جانبه کردن بحران خلیج فارس از طریق سازمان ملل متحد، از لحاظ اصول، یک سابقه به وجود می‌آورد: از این پس به دشواری می‌توان از مداخله شورای امنیت در قضایای دیگر و خصوصاً در مسأله فلسطین ممانعت به عمل آورد. لکن، سابقه مذکور از دو جهت متزلزل است. نخست اینکه به هیچ وجه معلوم نیست پنج عضو دائمی شورای امنیت در آینده نیز نظیر مورد بحران خلیج فارس چنین قاطع عمل کنند. این نکته را در همان نگاه اول می‌توان دریافت. وضع داخلی نامعلوم شوروی، تردیدهای چین و همچنین مقاومت احتمالی امریکا در برابر اقدام شورای امنیت در مسأله فلسطین کافی است که انسان را دستخوش تردید سازد. دلیل دیگری نیز برای احتیاط وجود دارد، دلیلی که فعلاً چندان آشکار نیست و آن مخالفت احتمالی با اختیارات اعضای دائمی

وجود سابقه‌ای ایجاد شد که در آینده آزادی عمل امریکا را در برابر ستیزه جوییهایی دیگر محدود خواهد ساخت، ستیزه جوییهایی که الزاماً به اندازه حمله به کویت که مستلزم یک پاسخ صریح بین‌المللی بود، خصلت آشکار نخواهند داشت. اگر اوضاع خاورمیانه پس از جنگ موجب سرخوردگی شود، این محدودیت‌های سیاسی بیشتر خواهد شد. حتی اگر مسائل خاورمیانه سرانجام به طور اساسی مورد مذاکره قرار گیرد، باز پیشرفت سریعی حاصل نخواهد شد. جنگ داخلی خونینی که پس از پیروزی ائتلاف در عراق صورت گرفت نیز حدود قدرت ایالات متحده را به امریکاییان خاطر نشان خواهد ساخت: فاجعه کردها خاطره تلخی به جا گذاشته که مداخلات آینده را دشوار خواهد ساخت. سرانجام اینکه در خود ایالات متحده بی‌نظمی مالیّه عمومی و مسائل اجتماعی همچنان باقی مانده و علاقه به اقدام در کشورهای ماورای بحار را حتی برای مقابله با تجاوزات صریح کاهش می‌دهد. بدین ترتیب، جنگ خلیج



■ چند جانبه کردن بحران خلیج فارس از طریق سازمان ملل متحد، از لحاظ اصول، سابقه‌ای به وجود می‌آورد: از این پس به آسانی نمیتوان از مداخله شورای امنیت در دیگر قضایا و بویژه مسئله فلسطین جلوگیری کرد. ■ بحران خلیج فارس را اجمالاً ولی واقع‌بینانه چنین می‌توان تعریف کرد: پیروزی امریکا، تجدید قدرت سازمان ملل متحد، شکست اروپا

جلوگیری از انجام اصلاحاتی که ماهیت شورای امنیت را دگرگون سازد، بی‌تردید برای اعضای دائمی شورا دشوار نیست. متأسفانه این نکته نیز حقیقت دارد که عدم اصلاح ساختار شورای امنیت - و در وهله اول اصلاح ترکیب اعضای آن - مشروعیت آن را در نظر کشورهای که از مهمترین رکن سازمان ملل کنار نهاده شده‌اند، کاهش خواهد داد. برای اجتناب از این مخاطرات، جامعه بین‌المللی باید قویاً احساس مسئولیت کند و در تحلیل نهایی، یک شورای امنیت کارا - با اعضای دائمی دارای حق وتو - بهتر از یک نهاد تضعیف شده یا مورد مخالفت می‌تواند به جامعه مذکور خدمت کند.

شورای امنیت است. سازمان ملل به طور اعم و شورای امنیت به طور اخص محصول جنگ جهانی دوم هستند، یعنی حاصل منازعه‌ای که از نظر حقوقی با تصویب قرارداد «۴ + ۲» در سال ۱۹۹۱ در اروپا پایان خواهد یافت و ممکن است به حل نهایی اختلافات ژاپن و شوروی منجر گردد. ترکیب و صلاحیتهای اعضای دائمی شورای امنیت منعکس‌کننده نتایج جنگ مذکور می‌باشد. در شرایط حاضر، پذیرش اعضای دائمی جدید - از این نظر، آلمان، ژاپن و هند بی‌تردید از حقوقی برخوردار خواهند بود - و یا «اروپایی کردن» کرسیهای بریتانیا و فرانسه در چارچوب اتحاد سیاسی اروپا بی‌تردید قابل تصور است. در موقعیت کنونی که شورای امنیت به یک نهاد تصمیم‌گیری مؤثر تبدیل گردیده، چون و چرا در مورد ترکیب اعضای آن شدت خواهد یافت: نتیجتاً، این گرایش براحتی می‌تواند به چون و چرا در مورد نفس اختیارات اعضای دائمی شورا منجر گردد. اختیارات مذکور به تعبیر جرج آرول

فارس که در آن اعمال قدرت، نفوذ سیاسی و تصمیم به چند جانبه کردن جنگ دست به دست هم داده بود، رهبری امریکا را مسلم ساخت، با این وصف، خطاست اگر ببندیشیم که کشورهای دیگر می‌توانند در آینده به این واقعیت نوین امیدوار باشند زیرا به هیچ وجه معلوم نیست که امکانات، قدرت و توانایی اقناع امریکا همیشه به همین صورت باشد.

■ تجدید قدرت سازمان ملل متحد علاوه بر ظهور مجدد امریکا، تجدید قدرت سازمان ملل متحد نیز یکی از ویژگیهای بارز بحران خلیج فارس می‌باشد. بدین ترتیب، اعضای شورای امنیت توانستند نقشی را که در منشور سازمان برای آنان پیش بینی شده است متفقاً ایفا کنند، یعنی در حقیقت مانند یک سازمان مسئول حفظ امنیت دسته جمعی عمل نمایند. این عمل یقیناً ناقص بود: کشورهای مؤتلف صرفاً برای اقدام از جانب شورا و کالت یافتند بدون آنکه سازمان ملل

■ شکست اروپا

بحران خلیج فارس را اجمالاً ولی واقع‌بینانه چنین می‌توان تعریف کرد: پیروزی امریکا، تجدید قدرت سازمان ملل متحد، ولی شکست اروپا. تأکید بر محدودیت‌های کشورهای اروپای غربی و

نهادهای جمعی آنها در مقابله با مخاطرات ناشی از حمله به کویت لزومی ندارد. ژاک دلور، رئیس کمیسیون اروپا، وضع را چنین تعریف کرده است: «جنگ خلیج فارس محدوده نفوذ و اقدام جامعه اروپا را نشان داد... هرچند که در دو سال اخیر، از نظر همکاری در زمینه سیاست خارجی، پیشرفتهایی حاصل شده است.» (۱)

شک نیست که در نخستین روزهای بحران تصمیمات سریع و هماهنگی اتخاذ شد، از جمله انسداد سپرده‌های پانکی عراق و کویت و تحریم بازرگانی (خصوصاً از لحاظ فروش اسلحه). ولی این تدابیر با تصمیمات ژاپن یا سوئیس بیطرف اساساً تفاوت چندانی نداشت. انگلستان و فرانسه نیروهای نظامی قابل توجهی را در زمین و دریا و هوا به کار گرفتند؛ کشورهای متحد غرب، خصوصاً از لحاظ دریایی، اقدامات خود را هماهنگ ساختند و بدین ترتیب مداخله کشورهای خود عادت چندانی نداشتند، تسهیل شد. تصمیم فرانسه مبنی بر اینکه در ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱ رأساً در زمینه سیاسی اقدام کند، با توجه به فقدان موجبات لازم برای تکوین یک سیاست خارجی مشترک برای کشورهای جامعه اروپا، تصمیم بجایی بود.

به هرحال از آنچه ذکر شد می‌توان نتیجه گرفت که اولاً اقدام دستجمعی اروپا در زمینه‌ای که با اهداف بلند پروازانه اتحادیه اروپا - که به هنگام گشایش کنفرانس‌های بین‌الدولی در دسامبر ۱۹۹۰ اعلام گردید - هیچ وجه اشتراکی نداشت و با نحوه حل بحران خلیج فارس نیز چندان متناسب نبود، اقدامی محدود بوده است. این واقعیت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که کشورهایی که مستقلاً در ائتلاف شرکت جستند، از لحاظ نظامی و سیاسی اهمیت چندانی نداشتند: سرپازان و تجهیزات انگلیسی و فرانسوی مجموعاً ۱۰٪ نیروهای مؤتلف را تشکیل می‌داد، هرچند که سرپازان اروپایی از لحاظ نظامی تواناییهایی از خود نشان دادند که بیش از حد انتظار بود و موجب سربلندی اروپا گردید.

آنچه از نظر سیاسی روی داد برای همه روشن است. البته این به آن معنا نیست که اروپا بیهوده خود را درگیر ماجرا کرد. درست برعکس: دو کشور اروپایی که بیش از همه در جنگ خلیج فارس درگیر شدند، اهمیت پیدا کردند و موقعیت آنها در شورای امنیت - که خود یکی از دلایل اهمیت یافتن آنها در بحران بود - تقویت گردید. از سوی دیگر، عدم حضور این دو کشور به تضعیف قابل ملاحظه و شاید همیشگی رابطه امنیتی اروپا - آمریکا منجر می‌شد: بدون همکاری فرانسه و انگلستان، پیمان آتلانتیک شدیداً در معرض مخاطره قرار می‌گرفت.

متأسفانه آنچه گفته شد این واقعیت را که اروپا، در زمینه امنیت بین‌المللی، هنوز یک فکر است نه یک واقعیت و اینکه اروپاییان می‌توانند و نه می‌دانند چگونه در بحران سیاسی - نظامی بزرگی که از لحاظ جغرافیایی به آنها نزدیک است، ابتکار عمل را به دست بگیرند و برای اداره امور و حل بحران برنامه‌ریزی کنند.

شاید آگاهی از شکست و تحرك ناشی از کنفرانس‌های بین‌الدولی انگیزه کافی و جدیدی برای سازندگی اروپا باشد. با این وجود، برای نزدیک شدن سیاست‌های امنیتی دولتهای «برون‌گرا» (خصوصاً فرانسه و انگلستان) و دولتهای «درون‌گرا» (خصوصاً آلمان) به یکدیگر تلاش زیادی باید صورت گیرد تا اروپاییها در بحرانهای نظیر بحران خلیج فارس از اهمیتی بسزا برخوردار شوند.

■ ناتوانی شوروی

اگر اروپا تا حد زیادی خود را در زمینه اقدام دستجمعی ناتوان نشان داد، در عوض شوروی نیز در جریان جنگ، چه از نظر نظامی و چه از نظر سیاسی، عجز خویش را آشکار ساخت. شکست نیروهای عراق که طبق الگوی شوروی سازمان یافته بودند، موجب ناخشنودی نظامیان شوروی گردید، هرچند که شکست مذکور بیشتر ناشی از نقص تعلیمات و تعمیر و نگهداری بود تا کیفیت ذاتی تجهیزات. از نظر سیاسی، شوروی در ابتدای بحران کلا سه راه در پیش رو داشت: نخست، پشتیبانی از عراق که به وخامت شدید روابط شوروی با ایالات متحده و متحدان آن منجر می‌شد؛ دوم، حمایت از اقدام سازمان ملل متحد برای آزادسازی کویت و اجتناب از مشارکت در عملیات نظامی. این نقش گرچه فی‌نفسه جاذبه چندانی نداشت زیرا رهبری امور را عملاً به ایالات متحده واگذار می‌کرد، در عوض دستاوردهای سیاسی گورپاچف را بدون خدشه دار شدن منافع حیاتی شوروی تقویت می‌کرد. سومین راه، ایفای نقش یک بازیگر کمابیش بیطرف و اظهار امیدواری به برقراری صلح میان متخاصمین (نظیر مورد هند و پاکستان در ۱۹۶۵) و حفظ منافع شوروی در عراق ضمن اجتناب از به مخاطره انداختن روابط شوروی با ایالات متحده.

تردید در انتخاب یکی از دوره حل اخیر که موجب شد مسکو در فوریه ۱۹۹۱ برای مدت کوتاهی به طرف عراق متمایل گردد، نشان داد که آن کشور چندان بر جریان رویدادها مسلط نیست. کناره‌گیری ادوارد شوارتسنادزه و تأثیر محافظه‌کاران و نظامیان موجب از بین رفتن خط مشی سیاسی منسجم و بروز اختلال در نظریه و همچنین اجرای سیاست خارجی و امنیتی شوروی گردید.

■ بحران استثنایی یا بحران نمونه؟

محدودیت قدرت که در اثر بحران خلیج فارس آشکار گردید، برحسب اینکه جنگ خلیج فارس صرفاً نوعی اشتباه دانسته شود یا اینکه سرآغاز بحرانهای آینده به حساب آید، آثار استراتژیکی متفاوتی خواهد داشت. اگر جنگ مزبور یک حادثه استثنایی باشد، در آن صورت محدود شدن قدرت ایالات متحده یا عدم توانایی کشورهای اروپایی، در مقابله با ستیزه‌جویی‌هایی خطرناکتر از جنگ فالکلند و ناآرامیهای چاد و همچنین عدم توانایی سازمان ملل در استفاده کامل از قدرت خود تأثیر چندانی در عملکرد نظام بین‌المللی نخواهد داشت.

با این وجود، برای این پرسش که آیا جنگ مذکور استثنایی بوده یا نه، پاسخ روشنی وجود ندارد. بی‌تردید وقوع تجاوزی به صراحت تجاوز ۱۹۹۰ صدام حسین که تشکیل یک ائتلاف وسیع بین‌المللی را امکان‌پذیر ساخت به دشواری قابل تصور است؛ همچنین دلیلی وجود ندارد که در آینده نزدیک مجدداً فرمانروای مستبدی ظهور کند که با سماجت صدام حسین تمام راه‌حلهایی را که تا آخرین روزهای بحران به او پیشنهاد میشد رد کند... نکته دیگر اینکه فروپاشی نظامی عراق چنان کامل بود که نمی‌توان آن را حادثه‌ای استثنایی نهنداشت. بدیهی است تکیه بر این اصل که در اوضاعی متفاوت نیز می‌توان به چنین نتیجه

■ بی‌تردید نیروی نظامی امریکا همچنان مهیب باقی خواهد ماند ولی ایالات متحده در آینده به دشواری خواهد توانست عملیاتی در ابعاد عملیات «سپر صحرا» انجام دهد

■ شرایط لازم برای بروز یک بحران جدید در ابعاد بحران خلیج - فارس همچنان وجود دارد و حتی در بعضی موارد تشدید خواهد شد: رویارویی اعراب و اسرائیل، رقابت کشورهای عربی با یکدیگر و سایر کشورهای منطقه، اختلافات قومی، مذهبی، اجتماعی و زیست محیطی، تجزیه سرزمین‌های مسلمان‌نشین شوروی.

قاطعی دست یافت، دور از احتیاط است. سرانجام اینکه شرایطی که به بروز بحران خلیج فارس منجر شد یا آن را همراهی کرد، ممکن است دستخوش تحول گردد: دموکراتیک کردن حکومتها، حل منازعه فلسطین، سودمندی عدم گسترش سلاحهای دارای قدرت تخریب زیاد، همه این عوامل بروز یک رویارویی جدید در خاورمیانه و حوزه مدیترانه را نامحتمل می‌سازد. تنها یک نکته باقی می‌ماند و آن اینکه برای استثنایی شمردن بحران خلیج فارس نخست باید دلیلی برفقدان شرایط فوق‌الذکر ارائه کرد.

شرایط لازم برای بروز یک بحران جدید در ابعاد بحران خلیج فارس همچنان وجود دارد و حتی در بعضی موارد تشدید خواهد شد:

- در خاورمیانه و مغرب و منطقه‌ای که از آفریقای شمالی شروع میشود و تا رود سند ادامه می‌یابد، حکومتهای آزادیخواه و دموکراتیک هنوز جنبه استثنایی دارند. اگر دموکراسی ضمانتی در برابر ماجراجوییهای نظامی ارائه نمی‌کند، در عوض فرایند تصمیم‌گیری را معمولاً چنان

عین حال این نکته نیز صحت دارد که یک کشور می‌تواند بدون مبادرت به اقدام تجاوز کارانه‌ای که به اندازه حمله به کویت و اشغال آن آشکار و تحریک‌کننده باشد، همسایگان خود را در معرض تهدید قرار دهد. در آن صورت، جامعه بین‌المللی با بحرانهایی مواجه خواهد شد که وحدت نظر درباره آنها، لااقل در ابتدا، به سهولت حاصل نخواهد گردید و این امر فرمانروایان مستبدی را که به اعمال زور یا تهدید به اعمال زور وسوسه می‌شوند، خواهد فریفت. به همین دلیل بیم آن می‌رود که جامعه بین‌المللی یا برخی از اعضای آن مجدداً با کشوری مواجه شوند که حدی را که فراتر از آن، مداخله ضرورت می‌یابد، پشت سر نهد. هر قدر که این مداخله به نسبت افزایش مخاطرات دیرتر صورت بگیرد، مشکلات نظامی آن بیشتر خواهد بود. از این لحاظ شاید بتوان گفت که صدام حسین با حملهٔ عجولانه خود به کویت، واکنش سریع و قاطع [جهانی] را تسهیل نمود. اگر چند سال می‌گذشت، انبار سلاح‌های دارای قدرت تخریب وسیع عراق بسیار غنی‌تر می‌شد.

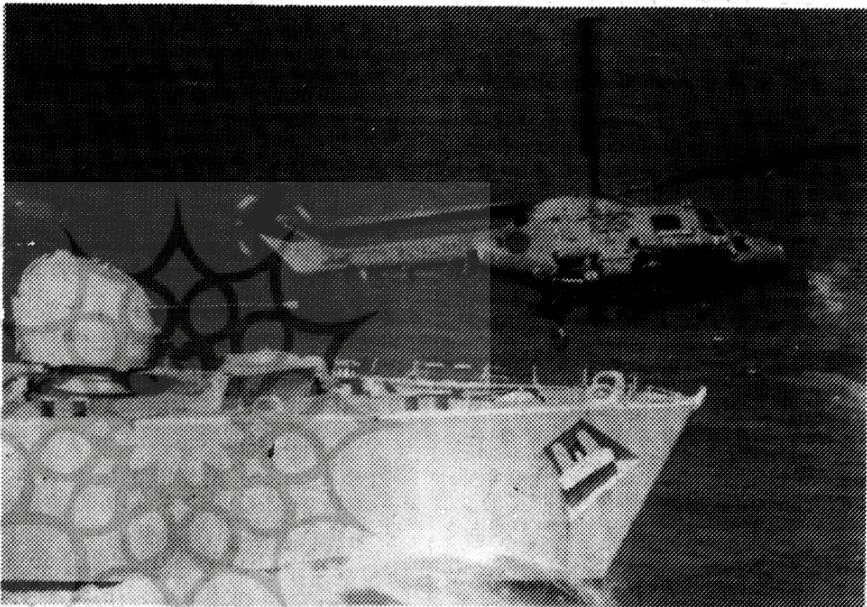
در مورد بحران خلیج فارس یک نکته دیگر را هم باید به خاطر سپرد و آن اینکه آزادسازی کویت عملیاتی نبود که فقط از سوی سازمان ملل و با رهبری وسیع امریکاییها صورت گرفته باشد. ارتشهای برخی از کشورهای مهم عربی (مصر، سوریه و خصوصاً عربستان سعودی) و افریقایی (سنگال با از دست دادن ۹۲ سرباز خود در یک سانحه هوایی در خفجی تاوان سنگینی پرداخت) و آسیایی نیز در صفوف نیروهای مؤتلف به چشم خوردند و نشان دادند که قطب‌بندی شمال - جنوب و یا نوعی جهاد جدید میان مسیحیان و مسلمانان امری مقدر و اجتناب‌ناپذیر نیست. از این لحاظ باید آرزو کرد که بحران خلیج فارس یک حادثه استثنایی و یگانه فرصتی نباشد که کشورهای غربی و کشورهای جنوب در مقابله با یک بحران بزرگ منطقه‌ای عملاً - و در صورت لزوم از نظر نظامی - با یکدیگر همکاری کردند.

■ جنبه‌های نظامی - استراتژیکی

اگر اثبات اینکه بحران خلیج فارس واقعه‌ای استثنایی بوده امکان‌پذیر نباشد، در عوض درسهای نظامی آن فی‌نفسه از اهمیت خاصی برخوردار است. به همین جهت باید در ارزیابی آن درسها احتیاط فراوان به خرج داد. ماهها و حتی سالها وقت لازم است تا از تحلیل دقیق جنبه‌های عملیاتی، فنی و تشکیلاتی جنگ خلیج فارس بندهای ارزشمند آموخته شود - خاصه آنکه هیچ منازعه‌ای پاسخ یک منازعه دیگر نیست و باید برای جنگ آینده آمادگی پیدا کرد نه برای جنگ اخیراً. صرف نظر از نکته فوق می‌توان مساله را از برخی جنبه‌های کلی تحلیل کرد و آنچه را که ویژه جنگ خلیج فارس بوده از آنچه که قابل تعمیم است، تفکیک نمود:

- تمهید و برنامه‌ریزی: پیروزی در جنگ خلیج فارس، نظیر سایر عملیات بزرگ (به عنوان مثال: پیاده کردن نیرو در نرمندی) در وهله اول ناشی از تمهید دقیق و گسترده مقدمات عملیات بوده

همچنان دشوار است، با این وجود، قرارداد منع گسترش سلاحهای اتمی باید در سال ۱۹۹۵ جهت تازه‌ای بیابد؛ فرانسه می‌تواند با امضای قرارداد به این منظور کمک کند. ولی سلاحهای شیمیایی و بیولوژیکی به دلیل فقدان پیمان در این زمینه و ابزار لازم برای بازرسی سلاحهای بیولوژیکی، بیشتر قابل دسترسی است. شکست عراق می‌تواند مذاکره درباره این دو مساله را تسهیل کند ولی برای نیل به این منظور خیلی کارها باید صورت بگیرد، خاصه آنکه پیشرفت سریع در این زمینه، با توجه به موضع امریکا در قبال سلاحهای شیمیایی، بعید به نظر می‌رسد. در مورد موشکهای بالستیک، از سال ۱۹۸۷ که کشورهای غربی سلسله محدودیتهایی را برقرار کرده‌اند، به دست



آوردن آنها دشوارتر شده است ولی برخی کشورها - کره شمالی، هند و پاکستان - می‌کوشند راه دسترسی به آنها کاملاً مسدود نگردد، حتی با وجود اینکه شوروی و چین ظاهراً مقررات مربوط به محدود کردن تکنولوژی موشکها را رعایت می‌کنند. سرانجام اینکه پایان جنگ سرد عوامل بازدارنده‌ای را که ابرقدرتها در اداره بحرانهایی منطقه‌ای به کار می‌گرفتند، از میان برده است. شك نیست که مسکو و واشنگتن بحرانهایی مذکور را در صورتی که منافعشان اقتضا می‌کرد، دامن می‌زدند ولی در عین حال، هم امریکاییها و هم شورویها بعد از جنگ کره مراقب بودند که رفتار حکومتهای تابع آنها به رویارویی مستقیم ابرقدرتها نینجامد. این عامل دیگر وجود ندارد. به عبارت دیگر، هیچ دلیلی وجود ندارد که بحران خلیج فارس را واقعه‌ای استثنایی به شمار آوریم؛ فرمانروایان مستبد دیگری با افکار و آمال مشابه و با استفاده از جنگ‌افزارهای بیشمار و مهلك خود می‌توانند در مناطقی که نظام امور بین‌المللی را مختل می‌سازد و خصوصاً به منافع اروپا لطمه وارد می‌آورد، بحرانهایی دیگری ایجاد کنند. این درست است که درسهای جنگ خلیج فارس امثال صدام حسین را محتاط‌تر خواهد ساخت ولی در

تدریجی و علنی می‌سازد که خطر اقدامات بیهوده‌ای نظیر حمله به کویت کاهش می‌پذیرد؛ - دلایل سیاسی منازعه در خاورمیانه - مساله فلسطین، رویارویی اعراب و اسرائیل، رقابت بین کشورهای عربی، و... - همچنان وجود دارد. بدیهی است که از بین بردن عوامل منازعه، خاصه مساله فلسطین، باید یکی از اولویتهای بعد از جنگ باشد ولی خواستن به تنهایی برای اخذ نتیجه کافی نیست...!

- نفاقهای قومی، مذهبی، اجتماعی (عراق) خیلی کوشید تا از اختلاف میان امیرنشین‌های ثروتمند و کشورهای کمتر ثروتمند [منطقه] بهره‌برداری کند و زیست محیطی (کافی است که به تضاد منافع میان کشورهای حوزه رودهای دجله

و فرات یا کشورهای حوزه رود اردن بیندیشیم) نه فقط تعدیل نشده بلکه در حال افزایش است و دامنه آنها توسعه پیدا می‌کند؛ تجزیه مناطق مسلمان‌نشین شوروی نیز میدان بی‌ثباتی را گسترش خواهد داد. در مورد منازعات قومی کشورهای بالکان نیز همین حالت وجود دارد؛ - سلاحهای لازم برای جنگ متعارف در بازار بین‌المللی موجود است. با توجه به اینکه به دشواری می‌توان گفت چه مقدار تسلیحات برای هر یک از کشورهای خاورمیانه - که معمولاً چند دشمن بالقوه دارند - مناسب است، ایجاد یک شیوه ثابت برای نظارت بر صدور تسلیحات به منطقه مذکور دشوار و حتی ناممکن است. البته این نباید مانع از تلاش گردد، مثلاً بین پنج عضو دائمی شورای امنیت که ۸۵٪ اسلحه جهان را می‌فروشند نوعی گفتگو یا هماهنگی می‌تواند ایجاد گردد ولی حصول نتایج لازم خصوصاً به پیشرفتهایی که برای از بین بردن منازعه صورت می‌گیرد بستگی خواهد داشت؛

- در زمینه منع گسترش سلاحهای هسته‌ای، راه دست‌یابی به جنگ‌افزارهای اتمی به دلیل وجود پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای و اقدامات کارگزاری بین‌المللی انرژی اتمی،

است. بدهی است که به ندرت منازعاتی را می‌توان یافت که در آنها بانی عملیات تا این حد ابتکار استراتژیکی را در دست داشته باشد یعنی بتواند تاریخ و مدت حمله (بیش از پنج ماه برای عملیات «سبرصرا» و نهایتاً عملیات «طوفان صحرا») را تعیین کند. با این وجود، يك نتیجه کلی می‌توان گرفت: کسب هر نوع فرصت برای شروع عملیات ارزشمند است. این نکته خصوصاً در مورد عملیات مشترک - که از لحاظ سیاسی برای رویارویی با بحرانهای بزرگ منطقه‌ای مطلوب است - صدق می‌کند. در این گونه عملیات، مؤتلفین باید به همکاری در حین بحران و در صورت امکان در زمان صلح عادت کنند (و این یکی از کمکهای بزرگ غیرمستقیمی بود که پیمان آتلانتیک شمالی به پیروزی در جنگ خلیج فارس کرد). حتی در این حالت، حدود يك سوم تلفات عملیات «شمشیرصرا» (بخش زمینی نبردهای خلیج فارس) نتیجه «آتشباری نیروهای دوست» بوده است؛ این نیز حقیقت دارد که در آن هنگام ارتش دشمن تقریباً از نبرد دست کشیده بود.

- تدارکات: جنگهای متعارف عصر صنعتی و عصر پس از آن مستلزم يك رشته تدارکات بی‌عیب و نقص است؛ این نکته تازه‌ای نیست. با این همه، در جنگ خلیج فارس برتری تدارکاتی اهمیت تازه‌ای یافت زیرا ایجاد پایگاههای نیرومند تدارکاتی در پشت صفوف عراقیها گاه از طریق هوایی، زمینی و پیش از رسیدن نیروهای زرهی طلایه‌دار صورت گرفت. این امر پیامدهایی برای اروپاییها در برداشت: روشهای مؤثر برای اجاره کشتیها و هواپیماهای غیرنظامی، وجود يك هواپیمایی باربری حقیقی با شعاع عمل وسیع، در اختیار داشتن تعداد زیادی هواپیمای ویژه سوخت‌رسانی در حال پرواز (امریکاییها ۲۰۰ فروند و فرانسویها ۷ فروند از این نوع هواپیماها را در جنگ خلیج فارس به کار گرفتند) به دلیل طولانی بودن مسافتهایی که برای وصول به صحنه عملیات یا در داخل صحنه عملیات باید پیموده می‌شد. لازم به تذکر است که در این زمینه اروپاییها می‌توانند امکانات خود را مشترکاً به کار گیرند. چه چیز مانع از آن است که کشورهای اروپای غربی نیرویی مرکب از هواپیماهای ویژه سوخت‌رسانی در حال پرواز و یا هواپیماهای باربری با شعاع عمل وسیع تاسیس کنند، همان‌طور که ناتو يك ناوگان چند ملیتی متشکل از هواپیماهای هشداردهنده E3A AWACS دارد؟

وانگهی، از این لحاظ آلمان نیز با مشکلات لاینحل مواجه خواهد شد زیرا مساله به نیروهای رزمی مربوط نمی‌شود.

■ شناسایی و جنگ الکترونیکی

جنگ خلیج فارس مبین پیروزی وسایل شناسایی استراتژیکی (اقمار مصنوعی، هواپیماهای ردیاب الکترونیک، هواپیماهای هشداردهنده آواکس و J Stars...) و تاکتیکی بوده

است.

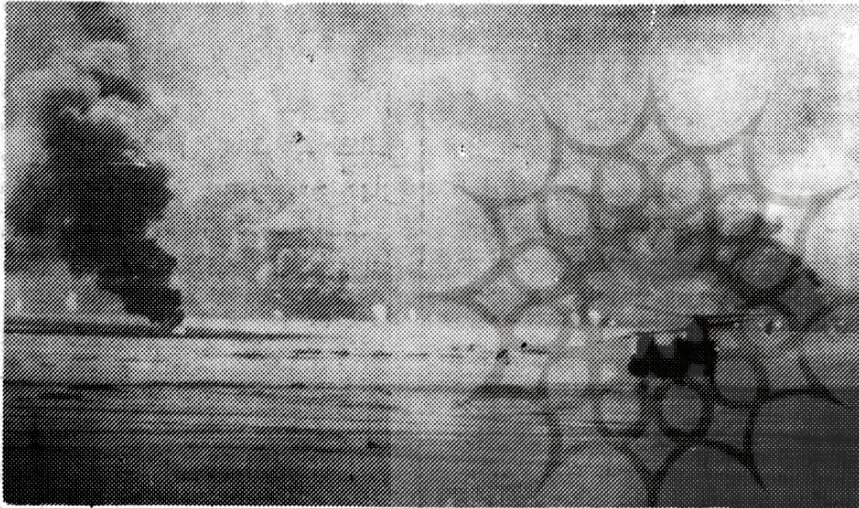
همچنین جنگ الکترونیکی پدافندهای ضد هوایی عراق را تا حد زیادی از کار انداخت. عراقیها عواقب ناگوار ضعف خود را در زمینه شناسایی و اطلاعات متحمل شدند و از فروپاشی نظام تدارکاتی خود نیز آسیب فراوانی دیدند.

اروپاییها در مقایسه با امریکاییها وسایل شناسایی استراتژیکی محدودی دارند: قمر هلیوس (Hélios) که در سال ۱۹۹۳ در مدار زمین قرار داده خواهد شد، از این لحاظ جای خالی را پر خواهد کرد ولی هنوز خیلی کارها باید صورت بگیرد. در این مورد نیز می‌تواند در سطح اروپا اقدام کرد، خاصه از آن جهت که پای نیروهای رزمی به میان کشیده نمی‌شود. این نکته را هم باید افزود که اطلاعات، یا لاقلاً بهره‌برداری از اطلاعات، در غیر از هنگام نبرد نتیجه درخشانی به بار نیآورد؛ تحلیل مقاصد

از اکثر این صنایع سررشته دارند، هیچ نوع سلاح قابل مقایسه با موشکهای کروز در اختیار ندارند.

موشکهای کروز که به کلاهکهای غیرهسته‌ای مجهز است برای زدن هدفهای بسیار ارزشمندی که تحت حفاظت شدید قرار داشت بسیار سودمند واقع گردید. احتمالاً باید به تهیه چنین سلاحی اندیشید. مساله دیگر اینکه آیا بهتر نیست تلاش خود را بیشتر مصروف بهبود خود سلاحها کنیم تا سکوهایی که سلاحها روی آنها قرار می‌گیرد؟ نمی‌توان پاسخی سریع و ساده به این سؤال داد - گذشته از هر چیز، ایالات متحده به نحو مؤثری از يك سکوی آتش فوق العاده پیشرفته یعنی از هواپیمای غیرقابل ردیابی F-117A استفاده کرد که اروپاییها معادل آن را ندارند - ولی باید جداً به آن اندیشید.

- قابل دسترس بودن نیروها از نظر سیاسی:



عراق تا پیش از دوم اوت یا سنچس میزان استحکام ارتش عراق - که بیش از حد واقعی آن برآورد شد - با تقایص فراوان توأم بود. - تحرک و قدرت آتش: جنگ خلیج فارس نشان داد که تصمیم سال ۱۹۸۳ فرانسه در مورد ایجاد نیروی واکنش سریع با تجهیزات رزمی متحرکی که در هر سه بعد قادر به عملیات باشد، صحیح بوده است. با این وجود، جنگ این نکته را نیز به همه آموخت که چنین نیروهایی باید از لحاظ تجهیزات زرهی و توپخانه ظرفیت بالایی داشته باشند. این نکته را هم بیفزاییم که تحرک، خصوصاً در فاصله‌های دور، از لحاظ وسایل حمل و نقل، کنترل، ارتباطات و اطلاعات بسیار گران تمام می‌شود؛ به عبارت دیگر، میان افزایش تحرک و کاهش حجم نیروی زمینی الزاماً تناسب وجود دارد. - دقت و آتش از دور: در جنگ خلیج فارس به دلیل استفاده مؤثر از بمبها یا موشکهایی که در مراحل آخر مسیر خود از دور هدایت شده و هدفهای استراتژیکی یا تاکتیکی را مورد اصابت قرار می‌دادند، اصطلاح «بمباران دقیق» برای نخستین بار مفهوم واقعی پیدا کرد. اروپاییها با وجود آنکه

صرف وجود نیرو به اندازه لازم، تدارکات کامل، تجهیزات مناسب و آمادگی رزمی کافی نیست. از نظر سیاسی نیز نیروها باید در بحرانهای واقعی قابل استفاده باشند. از این لحاظ، امریکاییها و انگلیسیها برای استفاده از نیروهای متعارف خود با مشکل بزرگی مواجه نشدند، جز در يك سطح محدود، در مورد احضار نیروهای ذخیره به خدمت زیر پرچم. سرخوردگی پنتاگون از عملکرد برخی از واحدهای ذخیره بیشتر از عدم آمادگی خود آن واحدها ناشی می‌شد تا از مشکل سیاسی احضار آنان به خدمت. در عوض، فرانسه با توجه به اینکه به دشواری می‌تواند از وجود سربازان خود در عملیاتی جنگی که مستقیماً به دفاع از سرزمین ملی و اطراف آن مربوط نمی‌شود استفاده کند، باید در رابطه میان سربازگیری و ساختار نیروی زمینی تجدیدنظر کند. فرانسه با ایجاد لشکر «داگه» که ۱۲۰۰۰ نفر از ۲۸۰۰۰۰ نفر افراد نیروی زمینی در آن هستند، عملاً آنچه را که عقلاً امکان‌پذیر بود، انجام داد. این بازده نامکفی، آزادی عمل مقام سیاسی را در يك منازعه منطقه‌ای سخت محدود می‌سازد. از این لحاظ محدودیتی وجود دارد که با حرفه‌ای کردن بخشی از واحدهای بزرگ ارتش،

هشدار آمریکا، فرانسه و انگلیس به عراق

● آمریکا، فرانسه و انگلیس به عراق گفتند چنانچه از اقدامات نظامی علیه ناحیه کردنشین شمال آن کشور دست بردارند، با عواقب وخیمی روبرو خواهد شد.

به گزارش رادیو دولتی انگلیس، دیپلماتهای سازمان ملل متحد می گویند: نمایندگان سه کشور، در گفتگو با عبدالامیرالانباری نماینده عراق، خواستار شدند که دولت عراق موشکهای خود را از مناطق گشت نیروی پاسدار صلح سازمان ملل متحد بیرون ببرد. آنها یادآور شدند: چنانچه عراق در پروازهای تجسسی هواپیماهای متحدین ایجاد اختلال کند با عواقب وخیمی روبرو خواهد شد.

نمایندگان کشورهای آمریکا، فرانسه و انگلیس همچنین از عراق خواستند به محاصره اقتصادی مناطق تحت کنترل کردها در شمال و نواحی مسلمانان شیعه در جنوب آن کشور پایان دهند.

گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی از نیویورک نیز حاکی است نمایندگان آمریکا، انگلیس، فرانسه و ترکیه در سازمان ملل در ملاقات مشترک خود با عبدالانباری نماینده رژیم عراق، نسبت به تحرکات اخیر ارتش عراق هشدار دادند.

مارگارت تاتوایلر سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در يك مصاحبه مطبوعاتی، با اعلام این مطلب گفت: در این ملاقات نامه مشترکی که در آن تخلفات رژیم عراق از قطعنامه های شورای امنیت درج شده است، تسلیم الانباری شد.

وی افزود: در این نامه در مورد انتقال سکوهای موشک پدافند هوایی «سام» به شمال مدار ۳۶ درجه در خاک عراق، پرواز هواپیماهای عراق بر فراز منطقه مزبور و استفاده از نیروی نظامی علیه شهروندان عراقی در سرتاسر این کشور هشدار داده شد. و به نماینده عراق تفهیم شد که آنچه برای متحدین اهمیت دارد عملکرد عراق است نه حرفهایش.

از سوی دیگر، چهاربازرس سازمان ملل متحد، به منظور بررسی صحت ادعاهای عراق، مبنی بر انهدام کلیه سلاحهای شیمیایی این کشور، چندی پیش به عراق سفر کردند. گزارش خبرگزاری آلمان از منامه، به نقل از کارل یانسن یکی از اعضای این گروه حاکمیت: بازرسان سازمان ملل قرار است در مدت دو هفته از ۱۴ مرکز شیمیایی عراق دیدن کنند.

عراق ۱۹ مارس (۲۹ اسفند سال گذشته) به کمیسیون سازمان ملل در امور تخریب سلاحهای انهدام جمعی این کشور اعلام کرد که بطور یکجانبه ۹۲۵ بمب، ۴۵ کلاهک موشک الحسین و ۱۹ هزار گلوله توپ ۱۲۰ میلی متری را منهدم کرده است.

از میان رفتن «جبهه مرکزی» در اروپا و جنگ خلیج فارس از نظر ساختار نیروها به نتایج مشابهی منجر گردید. در هر دو مورد و علی رغم حجم نیروهای که در گذشته برای مقابله با تهدید دائمی شوروی-تهدیدی که از ناحیه رود الب شروع می شد- در اروپا وجود داشت، از بین رفتن «جبهه مرکزی» در اروپا و جنگ خلیج فارس، از نظر ساختار نیروها به نتایج مشابهی منجر گردید؛ در هر دو مورد قدرت تحرك، شناسایی، مخابرات در عمق [خاک دشمن] و تدارکات از اولویت برخوردار بود. ساختار و حجم نیروهای متفقین، خصوصاً ارتش فرانسه، باید دگرگون گردد.

اکنون که جنگ هوایی، حتی علیه هدفهای استراتژیک در مراکز شهری، با حداقل «آثار جانبی»- و به عبارت صریحتر، با حداقل تلفات غیرنظامی- می تواند صورت بگیرد، «تصور» جنگ نوین آسانتر از گذشته است. به طور کلی، از این پس می توان به وقوع جنگهایی شبیه منازعات محدود دوره بین سالهای ۱۸۱۵ تا ۱۸۶۰ اندیشید، منازعاتی که توسط نیروهای زمینی صورت می گرفت، نیروهایی که در مقایسه با نیروهای درگیر در منازعات جدید (که جنگ داخلی آمریکا نخستین نمونه آن است)، نفرت آنها کمتر ولی حرفه ای تر بودند. به دلایل فوق، از بروز جنگ حتی المقدور باید ممانعت کرد، از يك سو با سنگین تر کردن مجازاتی که هر نوع عملیات نظامی برون مرزی ناقض منشور ملل متحد به دنبال خواهد داشت، و از سوی دیگر با چند جانبه کردن واکنشی که در برابر تجاوز نشان داده خواهد شد.

زیرا گرچه «تصور» جنگ آسانتر شده، مع ذلك خطر جنگ هسته ای همچنان باقی است و این امر عواقب از دست دادن کنترل جنگ را- خطری که در ذات هر جنگی نهفته است- «غیرقابل تصور» می سازد. نتیجتاً اروپا، پس از جنگ خلیج فارس خود را با يك واقعیت دو بعدی مواجه می بیند. از يك سو، اروپای غربی در مقابله با بحرانی شکست خورد و فقط ایالات متحده توانست برای مقابله با ستیزه جویی عراق رهبری جامعه بین المللی را به عهده بگیرد. از سوی دیگر، اگر اروپاییها می خواهند نقش مهمی در بحرانهای آتی ایفا کنند لازم است پیشرفتهای مهمی در زمینه وحدت سیاسی اروپا صورت دهند.

این کار آسانی نیست، حتی در صورتی که پاریس بندارهای ناشی از تکروری را کنار نهد، لندن به اروپا روی بیاورد و بن برای افزایش آزادی عمل نظامی در خارج از مرزهای خود و نیل به يك سیاست امنیتی و دفاعی مشترک مجدانه بکوشد. جنگ خلیج فارس هشدار بود به اروپاییان در مورد عواقب عدم رفع نواقص کنونی.

پانویس

۱) Jacques Delors، سخنرانی ۷ مارس ۱۹۹۱ در مؤسسه بین المللی مطالعات استراتژیک لندن.

خصوصاً نیروی واکنش سریع، می توان آن را از میان برداشت. این نکته را هم بیفزاییم که مسأله دسترسی یا عدم دسترسی واقعی به نیروهای نظامی به هنگام بروز يك بحران آشکار، با در نظر گرفتن تغییرات لازم، در مورد نیروهای هسته ای نیز صادق است. نیروهای هسته ای بازدارنده اسرائیل احتمالاً در کاهش دامنه حملات عراق به اسرائیل مؤثر بود. گرچه این يك فرض است، با این وجود باید توجه داشت که عراق موشکهای «الحسین» را به کلاهکهای شیمیایی مجهز کرده بود. زرادخانه اتمی عراق نیز احتمالاً در واداشتن عراق به عدم استفاده از سلاحهای شیمیایی در جنگ خلیج فارس مدخلیت داشت- حتی با وجود اینکه عوامل دیگری آشکارا مانع از آن شد که عراق از سلاحهای شیمیایی استفاده کند. در عوض روشن است که بازدارندگی هسته ای در تصمیم عراق مبنی بر اشغال کویت هیچ نقشی ایفا

■ اکنون که جنگ هوایی، حتی علیه هدفهای استراتژیک در مراکز شهری، می تواند با کمترین آثار جانبی و حداقل تلفات غیر نظامی صورت گیرد، تصور «جنگهای نوین» آسان تر از گذشته است. ■ با سنگین تر کردن مجازاتهایی که هر نوع عملیات نظامی برون مرزی و ناقض منشور ملل متحد بدنبال خواهد داشت، و نیز با چند جانبه کردن واکنش در برابر تجاوز، حتی المقدور باید از بروز جنگ جلوگیری کرد.

نکرد و در جریان عملیات نظامی متعارف نیز ظاهراً تأثیری نداشت. به عبارت دیگر، به دلیل عدم تهدید مستقیم خاک عراق و فقدان خطر کاربرد سلاحهای دارای قدرت تخریب وسیع، بازدارندگی هسته ای يك عامل خنثی بود و در شروع و یا سیر متعارف بحران خلیج فارس نمی توانست تأثیری برجا نهد. البته این به آن معنی نیست که باید فایده سلاحهای هسته ای را دست کم گرفت، خاصه آنکه خطر گسترش سلاحهای دارای قدرت تخریب وسیع هنوز کاملاً وجود دارد. با این وجود، این واقعیت را که بحران خلیج فارس آشکار ساخت و در مورد سایر بحرانهای منطقه ای دور از فرانسه نیز صادق است، هنگام بحث در مورد بودجه باید در مدنظر قرار داد. برای مأموریتهای نفوذی بهتر است فرانسه از هواپیماهای میراژ ۲۰۰۰ «د» استفاده کند نه از میراژهای ۲۰۰۰ «ن» که عملاً بی ارزش هستند.

در سهای دوره پس از جنگ سرد و جنگ خلیج فارس سرانجام توجه به این نکته حایز اهمیت است که